

به نام خداوند زیبایی ها
دبستان علوی
فارسی (قصه خوانی)





یکی بود یکی نبود زیر گنبد کبود خرگوش مهربانی بود که در روستای سرسبز و خوش آب و هوایی زندگی می کرد.
یک روز صبح آقای خرگوش تصمیم گرفت که به مزرعه برود و برای ناهارش چند هویج بچیند و با آن یک سوپ خوشمزه پزند.
خرگوش مهربان چهار هویج را از زمین کند و به طرف خانه به راه افتاد.
او در مسیر برگشتن به خانه آقای موش را دید.

آقای موش به خرگوش مهربان سلام کرد و گفت: خرگوش جان بچه هایم گرسنه هستند.
ممکن است یکی از هویج هایت را به من بدهی؟ خرگوش هم با مهربانی یک هویج خوش رنگ را به آقای موش داد.
موش از او تشکر کرد. حالا سه هویج دیگر برای خرگوش مهربان باقی مانده بود.



خرگوش که داشت از در خانه‌ی خوک رد می‌شد خانم خوک را دید.
خانم خوک به خرگوش مهربان سلام کرد و گفت: خرگوش مهربان داشتم به بازار می‌رفتم تا برای بچه‌هایم هویج بخرم،
خیلی خسته شده‌ام و هنوز هم به بازار نرسیده‌ام ممکن است یکی از هویج‌هایت را به من بدهی؟
خرگوش یکی دیگر از هویج‌هایش را به خانم خوک داد و از او خداحافظی کرد. حالا دو هویج دیگر برای او باقی مانده بود.



این بار خرگوش مهربان، جوجه عینکی را دید.

جوجه به او سلام کرد و گفت: خرگوش عزیز آیا تو می دانی که هویج برای بینایی چشم مفید است؟
آیا یکی از هویج هایت را به من می دهی؟ خرگوش هم با خوشرویی یکی دیگر از هویج ها را به جوجه عینکی داد
و به راه افتاد. حالا آقای خرگوش فقط یک هویج در دست داشت.



و از جلو خانه‌ی مرغی خانم عبور کرد.

مرغی خانم او را صدا کرد و پس از سلام گفت: خرگوش جان چند روز دیگر جوجه‌هایم به دنیا می‌آیند و من هنوز هیچ لباسی برایشان آماده نکرده‌ام. ممکن است این هویج را به من بدهی؟ اگر روی تخم‌هایم بنشینم حتما جوجه‌های بیشتری به دنیا خواهم آورد. خرگوش مهربان قصه‌ی ما هم هویج باقی مانده را به مرغی خانم داد و به سمت خانه به راه افتاد.



آقای خرگوش خسته و گرسنه به خانه رسید در حالی که هیچ هویجی برای خودش باقی نمانده بود. او با خود فکر کرد که برای ناهار چه غذایی بپزد که ناگهان زنگ در خانه به صدا درآمد. خرگوش مهربان پرسید: چه کسی پشت در است؟ صدایی شنید: سلام، ما هستیم آقای موش، خانم خوک، اردک عینکی. خرگوش در را باز کرد و با تعجب به دوستانش نگاه کرد. آن‌ها گفتند: امروز تو هویج‌هایت را به ما دادی. ما هم با هویج تو غذا پختیم و برایت آورده ایم. خرگوش که خیلی خوشحال شده بود، دوستانش را به داخل خانه دعوت کرد و پرسید: چه غذایی پخته اید؟ همه با هم گفتند: سوپ هویج و خندیدند. سپس همه با هم دور میز نشستند و سوپ هویج را خوردند.



فرشته ی نازم
دوستت دارم
بهترینی

